

فهرست مطالب

[تکمله بحث گذشته در مورد جهر در قرائت بانوان 1](#_Toc119248105)

[مناقشه محقق حکیم به استدلال به آیه شریفه 2](#_Toc119248106)

[استفاده از قرینه تعلیل در آیه 3](#_Toc119248107)

[بررسی معنای خضوع بالقول توسط بانوان 3](#_Toc119248108)

[مختار استاد در معنای خضوع بالقول 4](#_Toc119248109)

[مسئله 26: ملاک در جهر و اخفات 5](#_Toc119248110)

[مناقشه در کلام سید یزدی رحمه الله 6](#_Toc119248111)

[بررسی کلمات فقهاء در مسئله 7](#_Toc119248112)

خلاصه جلسه گذشته:

در جلسه گذشته مسئله 25 در مورد جهری خواندن زنان در قرائت مطرح گردید که در این جلسه به مناسبت حکم اسماع صوت زنان به غیر، مطلبی در تکلمه مسئله ذکر می شود. در ادامه مسئله 26 از مسائل قرائت عروه مبنی بر ملاک در جهر و اخفات در قرائت مطرح می گردد.

# تکمله بحث گذشته در مورد جهر در قرائت بانوان

مطلبی را از آیت الله سیستانی نقل کردیم راجع به اینکه اگر اسماع صوت زن به اجنبی موجب ریبه باشد، حرام است که در تعلیقه عروه فرموده است[[1]](#footnote-1). در رساله جامع عبارت خود را عوض کرده اند که ظاهرا ناشی از یک عنایت و دقتی بوده است. ایشان در رساله جامع فرموده اند: صدای زن اگر موجب تهییج نوعی باشد نباید زن آن را به گوش مرد برساند. دلیل این مطلب

ظاهرا آیه شریفه ای است که در سورۀ مبارکه آمده است:

﴿يا نِساءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذي في‏ قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً وَ قَرْنَ في‏ بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى‏ وَ أَقِمْنَ الصَّلاةَ وَ آتينَ الزَّكاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَه﴾[[2]](#footnote-2)

گفته می شود مفاد این آیه حرمت خضوع بالقول است و خضوع بالقول با نازک کردن صدا محقق می شود و موجب طمع افراد مریض القلب می شود. بحث مفصل در مورد این آیه فرصت دیگری می طلبد لکن مختصرا عرض می کنیم:

صاحب جواهر رحمه الله در مورد استدلال بدین آیه چنین تعبیر می کند:

« ینبغی للمتدینة اجتناب اسماع الصوت الذی فیه تهییج للسامع حسب ما اؤمی الیه الله تعالی بقوله و لاتخضعن بالقول»[[3]](#footnote-3)

ایشان ظاهرا حرمت برداشت نکرده اند؛ لذا تعبیر «ینبغی» دارند.

## مناقشه محقق حکیم به استدلال به آیه شریفه

محقق حکیم هم در مستمسک ظاهر آیه را بیانگر حکم مختص به زنان پیامبر می دانند. طبق نظر ایشان معنای آیه این است که «یا نساء النبی لستن کأحد من النساء إن اتقیتن» اگر تقوا داشته باشید شما مثل زنان دیگر نیستید، حال که مثل زنان دیگر نیستید، فلاتخضعن بالقول، یعنی معنا می شود «إن اتقتین لستن کأحد من النساء» مثل اینکه به علما بگویند که اگر شما باتقوا باشید مثل سایر مردم نیستید، پس مردم را ارشاد به احکام دین کنید[[4]](#footnote-4). مثل اینکه خطاب به پزشکان گفته شود: شما مانند افراد کم‌سواد جامعه نیستید اگر تعهد پزشکی‌تان را رعایت کنید، پس در علاج بیماران دقت کنید!‍ بدین معنا نیست که همه باید در علاج بیماران دقت کنند.

محقق خویی فرموده است: استدلال به ایه با مشکلی مواجه نیست؛ زیرا آیه دو مطلب را می گوید:

اول می فرماید: «يا نِساءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ». سپس می گوید: «فلاتخضعن بالقول فَيَطْمَعَ الَّذي في‏ قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً وَ قَرْنَ في‏ بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى‏ وَ أَقِمْنَ الصَّلاةَ وَ آتينَ الزَّكاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَه﴾[[5]](#footnote-5) ایشان شاهد می آورند به اینکه تبرج مثل تبرج جاهلیت مختص به زنان پیامبر نیست، اقامه نماز و دادن زکات نیز از مختصات زنان پیامبر نیست[[6]](#footnote-6).

به نظر ما فرمایش محقق خویی دارای مناقشه است؛ اینکه نماز مختص به زنان پیامبر نیست، دلیل نمی شود که تمام أحکام وارد شده در آیه را برای عموم ثابت بدانیم، اشکالی ندارد اینکه برخی از أحکام آن مختص به زنان پیامبر باشد و برخی دیگر نیز با قرینه بدانیم که مختص آن ها نیست؛ از این رو اشکال محقق حکیم، اشکال قابل توجهی است. پس انصاف این است که این مقدار کافی نیست برای این‌که اثبات تعمیم این حکم برای عامه نساء بکنیم.

## استفاده از قرینه تعلیل در آیه

ما مطلبی در ذهن مان می آمد که رجوع کردیم دیدیم آیت الله زنجانی نیز این مطلب را دارند[[7]](#footnote-7)، به قرینه تعلیل می توان گفت که تناسب ندارد که حرمت خضوع به قول از مختصات زنان پیامبر باشد. اینکه زن خضوع در قول نکند که موجب می شود افراد بیمار دل طمع کنند، به عرف اگر القاء شود، عرف تعمیم می فهمد و خصوصیتی برای نساء النبی نمی فهمد. اتفاقا در زوجه نبی کمتر طمع می شد تا افراد عادی، نسبت به افراد عادی بیشتر طمع می شد. کسی جرأت نداشت به چشم بد به زنان پیامبر نگاه کند.

بلی، ممکن بود گاهی برخی گفتارشان تناسب با شأن زنان پیامبر نداشته باشد، مثل آیه دیگری که آمده است: ﴿وَ إِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجاب‏﴾[[8]](#footnote-8)، این مطلب اختصاص به زنان پیامبر دارد عمومیت ندارد، اما آیه محل بحث تعلیل دارد که «فیطمع الذی فی قلبه مرض»، انصافا ظهورش در تعمیم حکم نسبت به غیر زنان پیامبر بعید نیست.

## بررسی معنای خضوع بالقول توسط بانوان

آیت الله زنجانی می فرماید درست نیست که بگوییم خضوع به معنای ترقیق صوت باشد، خضوع به معنای آهسته صحبت کردن نیامده است، خضوع بالقول به معنای سخنان خاضعانه گفتن است. خانمی به مغازه برود و بگوید دل ما برای شما تنگ شده است، اگر این حرف زده شود، طبیعتا طرف مقابل طمع می کند. لذا از برخی از روایات استفاده می شود که تکبر که برای مردان بدترین صفت است، بهترین صفت زنان است؛ یعنی همین که در مقابل نامحرم محکم برخورد کنند، جزء بهترین صفات زنان است:

« قال امیر المومنین علیه السلام خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ الزَّهْوُ وَ الْجُبْنُ وَ الْبُخْلُ فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّة لَمْ تُمَكِّنْ مِنْ نَفْسِهَا وَ إِذَا كَانَتْ بَخِيلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَ مَالَ بَعْلِهَا وَ إِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْ‏ءٍ يَعْرِضُ لَهَا»[[9]](#footnote-9)

بنابراین طبق نظر آیت الله زنجانی خضوع در قول معلوم نیست به معنای ترقیق صوت باشد، نگفته است «لاتخضعوا بالصوت»، ایشان تعبیر می کنند:

« به نظر ما اظهر مصاديق «خضوع به قول»، تواضع در گفتار است نه نازك كردن صدا، در اين صورت اصلاً ارتباطى به صداى زن و نازك كردن آن ندارد، بلكه سخن گفتن خاصى مورد نهى قرار گرفته است»[[10]](#footnote-10).

 در جای دیگر می فرمایند دو معنا برای خضوع در کلمات مطرح شده است که صحیح نمی باشند:

الف: اینکه گفته شود خضوع در قول يعنى نازك كردن صدا در مقابل درشت صحبت كردن.

ب: اینکه گفته شود خضوع به معنای آهسته کردن صدا است، يعنى در مقابل نامحرم صدا را پايين نياوريد، بلند و با تكبّر صحبت كنيد و با آهسته صحبت كردن خضوع نكنيد، خضوع در صوت در مقابل رفع صوت است و مرادف خشوع در آيۀ شريفۀ «وَ خَشَعَتِ‌ الْأَصْواتُ‌ لِلرَّحْمنِ‌» است و مخالف معناى رفع صوت در آيۀ شريفۀ «لاتَرْفَعُوا أَصْواتَكُمْ‌ فَوْقَ‌ صَوْتِ‌ النَّبِيِّ‌» (ص) مى‌باشد.

طبق نظر ایت الله زنجانی، هر دو معنای مذکور ناصحیح و خلاف ظاهر است[[11]](#footnote-11). ظاهر این است که با گفتار خود خود را خاضع نکنید، مثل قربان شما و خواهش می کنم و غیره به نامحرم گفتن جایز نیست. ایشان می فرماید: لاتخضعن بالقول یعنی با گفتار خود، خود را خاضع نکنید.

### مختار استاد در معنای خضوع بالقول

به نظر می رسد این جمله اطلاق دارد، «لاتخضعن بالقول» یعنی قول خاضع از شما صادر نشود، نه اینکه خضوع نکنید و خود را به سبب گفتار خود خاضع نکنید، به معنای این است که گفتارتان خاضعانه نباشد، شبیه آنچه در غنا می گویند که در غنا گاهی محتوا لهوی است، به أدنی کیفیت تحسین صوت نیز عرف غنا می گوید، گاهی محتوا لهوی نیست، طوری است که می توان خطاب به امام زمان نیز خوانده شود، ولی اگر کیفیت لهوی باشد به صورتی که معتنی به باشد، عرف صادق می داند که این غنا است. مشهور و محقق خویی اینطور فرموده اند. اینجا نیز همینطور است که گاهی قول خاضع به این است که محتوا خاضع است، گاهی نحوه گفتار خاضعانه است، همان مطلب عادی را چنان با ناز می گوید که دل اجنبی متزلزل می شود. اگر یک طوری در مغازه به مغازه دار بگوید که «این جنس چه قیمتی است» که طرف مقابل متزلزل می شود، صدق می کند که «خضعت بالقول» در قول زور نیز برخی گفته اند که قول زور ولو اینکه از باب کیفیت آن باشد صدق می کند؛ یعنی مناجات با خدا می خواند، ولی طوری مناجات می خواند که مثل همان کیفیت های لهوی است.

اما اینکه کاری به «لاتخضعن بالقول» نداشته باشیم و بگوییم مهم علت است و نسبت به زنان پیامبر و دیگر زنان معمم است، هر کاری که موجب طمع افراد بیمار دل بشود حرام است، این مطلب را ما قبول نکرده ایم؛ زیرا این فاء ظهور در بیان علت تامه نیست. خضوع بالقولی که نتیجه اش طمع افراد مریض القلب باشد حرام است، وگرنه صرف پوشیه نزدن یک خانم که به خیابان می آید و افراد مریض القلب او را نگاه می کنند و به دنبالش می افتند، حرام نیست. سوال می کردند که اگر جوانی به دختری بگوید سلام جواب آن لازم است یا خیر؟ آیت الله سیستانی فرموده اند اینطور سلام ها واجب نیست، برخی آقایان گفته اند اطلاق دارد و گفته اند واجب است، مانده بودند که چه بگویند، راه حلی که گفته اند این است که جواب بگوید: سلام و کوفت!!! برود و سوار ماشین شود. خلاصه اینکه به نظر ما دلیلی بر اینکه هر کاری که موجب طمع افراد مریض القلب شود توسط زن ها صادر شود حرام باشد، وجود ندارد. یک وقت تطبیق کبری بر صغری است، مثل لاتشرب الخمر لأنه مسکر، اما اگر بگوید خضوع بالقول نکنید پس طمع می کند فرد مریض القلب، این بیش از این ظهور ندارد که این خضوع بالقول که نتیجه اش طمع افراد مریض القلب است حرام است، نه اینکه هر کاری که شخص انجام دهد و کسی دیگر طمع کند حرام باشد. برفرض که استفاده کنید، می گوییم دلیلی ندارد که از نساء نبی به غیر آن ها تعدی شود، تنها راه این است که از نکته قبلی ما که از نکته «فیطمع» عمومیت تعلیل را نسبت به غیر زنان پیامبر می فهمیدیم باید استفاده شود.

# مسئله 26: ملاک در جهر و اخفات

مرحوم سید یزدی می فرماید:

« مناط الجهر و الإخفات ظهور جوهر الصوت و عدمه فيتحقق الإخفات بعدم ظهور جوهره مناط الجهر و الإخفات ظهور جوهر الصوت و عدمه فيتحقق الإخفات بعدم ظهور جوهره»[[12]](#footnote-12)

صاحب عروه فرموده است مناط جهر و اخفات این است که جهر یعنی جوهره صوت آشکار شود، اخفات این است که جوهره صوت آشکار نشود. ممکن است در اخفات، کسی که در کنار انسان است بشنود، ولی چون جوهره صدا آشکار نمی شود، اخفات انجام داده است.

## مناقشه در کلام سید یزدی رحمه الله

 قبل از اینکه کلمات بزرگان را بررسی کنیم، این مطلب سید اشکال اساسی دارد. کسانی که مبحوحا صحبت می کنند یعنی صدایشان در نمی اید، و گاهی تارهای صوتی شان برداشته شده و نمی توانند جوهره صدا را خارج کنند، چنان می توانند به شدت حرف بزنند که تا بیست متر آن طرف تر نیز شنیده می شود، ایا عرفا به این شخص اخفات می گویند؟ اخفات به معنای اسرار در مقابل اعلان است. جهر الصوت و جهر در قرائت یعنی اعلان القرائۀ، اخفات القرائۀ به معنای اخفاء القرائۀ است در حالی که اخفاء عرفا بر صوت مبحوح صدق نمی کند. جهر صرفا به معنای رفع صوت و اعلان صوت است، بلند صحبت کردن به صدای مبحوح نیز صادق است، صرفا به صدادار کردن صوت نیست. عرفا اینطور است.

برخی می گویند احتیاط این است که کسی که می خواهد اخفات کند، علاوه بر اینکه جوهره صوت خود را آشکار نکند، احتیاط این است که رفع صوت نیز نکند، مثل مبحوح تکلم نکند. احتیاط واجب می کنند، از جمله شهید صدر که در تعلیقه منهاج مطرح کرده است. اما محقق خویی می فرماید اصلا اخفات صدق نمی کند در صورت بلند کردن صدا بدون جوهره صوت، بحث احتیاط نیست. کسی که بلند حرف می زند مثل مبحوح، عرفا جهر بر او صدق می کند. بین جهر و اخفات واسطه نیست. یا عرفا أخفت یا عرفا أجهر، لذا در صحیحه زرارۀ نیز آمده بود «أجهر فیما لاینبغی الجهر فیه» صوت مبحوح اخفات نیست، اینکه بگوییم جهر نیز نیست، درست نیست. اگر اخفات نبود قطعا اعلان است. لذا به نظر ما اخفات دارای دو شرط است:

1. . یکی اینکه جوهره صوت را آشکار نکند، زیرا اگر اشکار کند، عرفا جهر است، ولو اینکه آهسته بگوید ولی وقتی جوهره صوت را آشکار کند عرفا جهر است.
2. شرط دوم اخفات نیز این است که اگر هم جوهره صوت را بروز نمی دهد، رفع صوت نکند و مثل مبحوح سخن نگوید.

در مقابل جهر یا به رفع صوت صادق است یا به ابراز جوهر برای صوت، هر کدام از این ها باشد جهر صدق می کند. این چیزی است که به نظر ما عرفا می رسد و ظاهر کلام محقق خویی نیز چنین است.

## بررسی کلمات فقهاء در مسئله

به بررسی کلمات علماء می پردازیم:

شیخ طوسی در تبیان می فرماید:

« و حدّ أصحابنا الجهر فيما يجب الجهر فيه، بأن يسمع غيره، و المخافتة بأن يسمع نفسه»[[13]](#footnote-13)

جهر این است که انسان اسماع به دیگران کند، ولو اینکه قریب به او باشد، اخفات این است که اسماع به دیگران نکند و خودش بشنود. محقق حلی نیز در شرایع می فرماید:

« و أقل الجهر أن يسمعه القريب الصحيح السمع إذا استمع و الإخفات أن يسمع نفسه إن كان يسمع و ليس على النساء جهر»[[14]](#footnote-14)

تذکره و منتهی و نهایه الأحکام نیز همین را می فرمایند. ما می گوییم وقتی شخص اخفاتا نماز ظهر می خواند، طبیعی است که کسی که کنار او است می شنود، نباید گفت که اگر می شنود، دیگر جهر می شود و اخفاتی نمی شود. وقتی می فرماید أقل الجهر اسماع القریب است یعنی اگر قریب به شما بشنود جهر می شود، اگر بخواهید اخفات باشد باید هیچ کسی صدای شما را نشنود، البته بحث در کسی نیست که گوشش را کنار لب شما می گذارد، ولی اینکه بگوییم کسی که قریب به شما است، اگر بشنود، جهر است، خلاف وجدان عرفی است.

ابن ادریس در سرائر می‌‌فرماید:

«حد الاخفات اعلاه ان تسمع اذناک القراءة و لیس له حد ادنی .... و ان سمع عن یمینه او شماله صار جهرا فاذا فعله عامدا بطلت صلاته»[[15]](#footnote-15)،

 اخفات یک حد بیشتر ندارد، ‌حد ادنی ندارد، حد واجب که دیگر بالاتر از او می‌‌شود جهر، این است که به گوش خود شخص بخورد.

محقق در معتبر می‌‌فرماید: « و لانعنی بالجهر الا اسماع الغیر»[[16]](#footnote-16).

این مطلب به نظر ما درست نیست، روایتی داریم که گرچه سند ضعیفی دارد ولی شاهد خوبی برای عرض ما است. روایت چنین است که رجاء بن أبی ضحاک که از طرف مأمون مأمور شده بود که با امام رضا علیه السلام بیاید و مأمور بود که از طرف قم ایشان را نیاورد، نقل می کند:

« حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَجَاءَ بْنَ أَبِي الضَّحَّاكِ يَقُولُ بَعَثَنِي الْمَأْمُونُ فِي إِشْخَاصِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ع مِنَ الْمَدِينَةِ وَ قَدْ أَمَرَنِي أَنْ آخُذَ بِهِ عَلَى طَرِيقِ الْبَصْرَةِ وَ الْأَهْوَازِ وَ فَارِسَ وَ لَا آخُذَ بِهِ عَلَى طَرِيقِ قُمَّ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَحْفَظَهُ بِنَفْسِي بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ حَتَّى أَقْدَمَ بِهِ عَلَيْهِ فَكُنْتُ مَعَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَرْوَ فَوَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ رَجُلًا كَانَ أَتْقَى لِلَّهِ تَعَالَى مِنْهُ وَ لَا أَكْثَرَ ذِكْراً لِلَّهِ فِي جَمِيعِ أَوْقَاتِهِ مِنْهُ وَ لَا أَشَدَّ خَوْفاً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْه..... وَ كَانَ يَجْهَرُ بِالْقِرَاءَةِ فِي الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ وَ صَلَاةِ اللَّيْلِ وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ وَ الْغَدَاةِ وَ يُخْفِي الْقِرَاءَةَ فِي الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ وَ كَانَ يُسَبِّحُ فِي الْأُخْرَاوَيْنِ يَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ ثَلَاثَ مَرَّات‏»‏[[17]](#footnote-17)

می گوید به صورت اخفائی تسبیحات اربعه می گفت و این ذکر ها را می گفت، با اینکه تسبیحات اربعه اخفاتی است، چطور او شنیده است؟ در کشف اللثام برای اینکه اشکال پیش نیاید، عبارت را اینطور نقل کرده است: «فکان یُسمع ما یقوله فی الأخراویین» اگر اینطور باشد مشکلی نیست، ولی در عیون آمده است «کان یسبح» به طور طبیعی یعنی سماع صوت می کرد، اصلا کاری نیز به این روایت ضعیف السند نداشته باشیم، انسان وقتی حتی پشت سر امام جماعت می ایستد، کاملا مشخص است که نماز ظهر و عصر می خواند. سوال ما این است که اسماع به غیر جهر است یا اخفات است؟ این بزرگان می خواهند بگویند جهر است، وقتی جهر بود دیگر اخفات نیست.

در کتاب الموجز الحاوی لتحریر الفتاوی نوشته ابن فهد حلی آمده است:

« و يجهر الرجل في الصبح و أولتي المغرب و العشاء، و يجوز لها ان لم يسمعها أجنبي، أدناه سماع القريب الصحيح ناصتا، و أعلاه ما لم يفرط. و يجب السر في البواقي، و أدناه سماع نفسه، لا حديث النفس إلا تقية، و أعلاه أدنى الجهر»[[18]](#footnote-18)

ممکن است معنای این جمله این باشد که أعلی الجهر و أدنی الإخفات متحد هستند. انصافا اگر مقصود ایشان این است که یک مرتبه ای است که به آن هم اخفات و هم جهر می گویند، اصلا عرفی نیست، لذا به نظر ما این مناط در جهر که «أن یسمع غیره و اخفات یعنی أن یسمع نفسه و لا یسمع غیره» به هیچ وجه درست نیست. اصلا سماع خود با اسماع غیر اگر مراد اسماع غیر باشد ولو به این نحو که گوش خود را نزدیک دهان ما برساند که ملازم است، هر وقت خودمان قرائت را می شنویم، یعنی اگر کسی هم گوش خود را کنار دهان ما بگذارد، می شنود ولی اگر مراد این است که قریب متعارف اسماع نشود، بله در این صورت اسماع نفس با اسماع قریب متعارف که کنار ما است ملازمه ندارد، نه این‌که گوشش را جلوی دهان ما می‌‌آورد ولکن قطعا اسماع این قریب متعارف هم مانع از صدق اخفات نیست. لذا در مرسله علی بن ابراهیم در تفسیر قمی روایتی را نقل می کند:

«روی عن الباقر علیه السلام لاتجهر بصلاتک و لاتخافت بها الاجهار ان ترفع صوتک تسمعه من بعُد عنک و الاخفات الاتسمع من معک الا یسیرا»[[19]](#footnote-19)

اخفات این است که لاتسمع من معک الا یسیرا، یعنی یسیرش را مانع نمی‌داند که اسماع به غیر شود.

به نظر ما این تعریف‌ها درست نیست. حالا ادامه بحث ببینیم اگر نوبت به شک رسید اصولیینی هستند که دنبال اصل عملی هستند و علم اجمالی درست می‌‌کنند، چاره‌ای نیست یک مقدار هم ما با آن‌ها همراهی کنیم ببینیم بحث به کجا می‌‌رسد.

1. . العروة الوثقی (سیستانی)، جلد: ۲، صفحه: ۱۳۴. « فالاحوط اخفاتهن): فيما اذا كان الاسماع محرما كما اذا كان موجبا للريبة». [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره احزاب، آيه 32. [↑](#footnote-ref-2)
3. [جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج29، ص98.](http://lib.eshia.ir/10088/29/98/%D8%A7%D8%AC%D8%AA%D9%86%D8%A7%D8%A8) [↑](#footnote-ref-3)
4. [مستمسک العروه الوثقی، سید محسن حکیم، ج14، ص49.](http://lib.eshia.ir/10152/14/49/%D9%86%D8%B9%D9%85) « و ظاهر صدرها أنه حكم يختص بنساء النبي (ص)، فالبناء على التحريم في غيرهن غير ظاهر. و لذا قال في الجواهر: «ينبغي للمتدينة منهن اجتناب إسماع الصوت الذي فيه تهييج للسامع، و تحسينه، و ترقيقه، كما أومى إليه اللّٰه تعالى شأنه بقوله: ( فَلاٰ تَخْضَعْنَ‌ بِالْقَوْلِ‌ ..) كما أنه ينبغي للمتدين ترك سماع صوت الشابة الذي هو مثار الفتنة..». نعم ارتكاز المتشرعة يقتضي الحرمة». [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره احزاب، آيه 32. [↑](#footnote-ref-5)
6. [موسوعة الامام الخوئی، السید أبوالقاسم الخوئی، ج32، ص82.](http://lib.eshia.ir/71334/32/82/%D8%AA%D8%A8%D8%B1%D8%AC) [↑](#footnote-ref-6)
7. . کتاب نکاح (شبیری)، جلد: ۳، صفحه: ۹۲۴. [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره احزاب، آيه 53. [↑](#footnote-ref-8)
9. [نهج البلاغة ط - دار الكتاب اللبنانی، السید الرضیّ، ج1، ص510.](http://lib.eshia.ir/10419/1/510/%D9%86%D9%81%D8%B3%D9%87%D8%A7) [↑](#footnote-ref-9)
10. . کتاب نکاح (شبیری)، جلد: ۳، صفحه: ۹۱۱. [↑](#footnote-ref-10)
11. . همان ص 916. [↑](#footnote-ref-11)
12. [العروة الوثقی، السید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج1، ص651.](http://lib.eshia.ir/10028/1/651/%D8%A7%D9%84%D8%B5%D9%88%D8%AA) [↑](#footnote-ref-12)
13. . التبیان فی تفسیر القرآن، ج 6 ص 534. [↑](#footnote-ref-13)
14. [شرائع الإسلام، جعفر بن الحسن بن یحیی (المحقق الحلّی)، ج1، ص72.](http://lib.eshia.ir/71613/1/72/%D8%AC%D9%87%D8%B1) [↑](#footnote-ref-14)
15. . السرائر، ج 1 ص 223. [↑](#footnote-ref-15)
16. . المعتبر في شرح المختصر، جلد: ۲، صفحه: ۱۸۰. [↑](#footnote-ref-16)
17. [عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج2، ص182.](http://lib.eshia.ir/86808/2/182/%DB%8C%D8%AE%D9%81%DB%8C) [↑](#footnote-ref-17)
18. . الرسائل العشر (الموجز الحاوي لتحریر الفتاوی)، صفحه: ۷۷. [↑](#footnote-ref-18)
19. [تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، ج2، ص30.](http://lib.eshia.ir/12015/2/30/%D8%B1%D9%88%DB%8C) [↑](#footnote-ref-19)